

# شرطی به رنگ خون

رازگشایی از قتل مردی که قربانی توطئه همسرش شده بود، پرونده‌ای است

که این هفته آن را از زبان یک کارآگاه پلیس روایت کرده‌ایم



۱۲ سال قبل در یکی از شهرهای جنوب شرق کشور افسر ویژه قتل بودم. مهم‌ترین جرم این شهر مواد مخدر بود و انگیزه قتل‌هایش هم بیشتر مربوط به تسویه حساب بر سر خرید و فروش مواد مخدر می‌شد. اوایل بهمن ماه، ساعت ۱۱ شب مامور کلانتری ۱۴ تماس گرفت که جناب سروان، مردی را در خانه‌اش به قتل رسانده‌اند. سریع آدرس را گرفتم و کمتر از نیم ساعت مقابل خانه ویلایی شکی توقف کردم. ازدحام جمعیت زیاد بود و هرکس چیزی می‌گفت. سریع وارد ساختمان شدم. کف پذیرایی جسد غرق در خون مرد ۳۴ ساله‌ای به چشم می‌خورد.

افسر کلانتری گفت که همسر مقتول تماس گرفته و خبر قتل شوهرش را داده است. پزشکی قانونی جسد را معاینه و اعلام کرد که شش ضربه چاقو به مقتول وارد شده است. یکی از این ضربه‌ها ریه‌اش را سوراخ کرده و به احتمال زیاد، همین ضربه علت اصلی مرگ است.

تحقیقات از سمیه، زن جوان را شروع کردم. زن ۲۵ ساله گفت: «با مهرداد داخل خانه بودیم که ساعت ۱۰ شب دو مرد که نقاب دار وارد خانه شدند. ترسیدم و شروع به داد و فریاد کردم، اما یکی از آنها من را به داخل اتاق خواب برد. بعد از آن سروصدای مهرداد و دو مرد ناشناس تا چند دقیقه ادامه داشت که یکباره صدا قطع شد. فکر کردم آنها برای دزدی آمده و با سرقت اموال فرار کرده‌اند. برای همین از اتاق بیرون آمدم و با جسد خونین همسرم روبه‌رو شدم. بعد هم پلیس را خبر کردم.»

بعد از تحقیق از زن همه جای خانه را به دقت بررسی کردم و بازپرس نظرم را خواست که گفتم بگذارید بعد از آمدن جواب قطعی پزشکی قانونی پرونده را به سرانجام برسانم.

ساعت ۲ بامداد با انتقال جسد و بررسی صحنه، به سمت خانه راه افتادم.

دو روز بعد جواب پزشکی قانونی آمد که همان صحبت‌های پزشک سر صحنه را تایید می‌کرد و وجود خراش روی دستان مهرداد حاکی از آن بود او با دو مرد نقاب دار قبل از قتل درگیر شده است. فردای آن روز سمیه را احضار کردم و خواستم واقعیت را بگویم که همان حرف‌های شب جنایت را تکرار کرد و فهمیدم از طریق او نمی‌توان به سرنخ خوبی رسید.

سراغ ارتباطات مهرداد رفتم و متوجه شدم که او

هیچ اختلاف شخصی و مالی با کسی نداشته و سرش در کار خودش است. این بار سراغ اعضای فامیل رفتم که همگی ادعا کردند مقتول یک‌ساله است که با همسرش اختلاف دارد و در این مدت چند بار درگیر شده بودند.

همین سرنخ کافی بود که سمیه را بعد از مراسم هفتم بازداشت و تحقیقات را آغاز کردم، اما او همان حرف‌های قبلی را تکرار کرد و فهمیدم نمی‌خواهد واقعیت را بگوید.

دو هفته از بازداشت زن گذشته بود که مامور بازداشتگاه گفت سمیه می‌خواهد

شما را ببیند. سریع او را از بازداشتگاه به اتاقم آوردم و روبه‌رویم نشست. سرش پایین بود که سکوت را شکستم و گفتم چه می‌خواهی بگویی؟ انگار منتظر بود این کلمه را بشنود. سرش را بالا آورد و گفت: «دیگر طاقت ندارم و می‌خواهم به همه چیز اعتراف کنم. گفتم از روز بررسی صحنه جنایت می‌دانستم دروغ می‌گویی، من آن شب تمام خانه را بررسی کردم و متوجه شدم که هیچ قفلی تخریب نشده و هیچ ورودی به زوری در بین نبود.

از او خواستم اعتراف کند که گفت: از یک سال قبل با مهرداد اختلاف پیدا کردم و دیگر نمی‌توانستم تحملش کنم. دنبال جدایی بودم که امکان نداشت تا این‌که فکری به ذهنم رسید. پسر جوانی به نام وحید خواستگار و عاشق خواهرم بود و می‌خواست با او ازدواج کند. او پسر خیلی خوبی بود اما من با ازدواج‌شان مخالف بودم. هرچه خانواده اصرار کردند من مخالفت کردم و نمی‌خواستم که وحید با خواهرم ازدواج کند. او برای صحبت پیش من آمد تا راضی‌ام کند. برای من بهترین فرصت بود. به او گفتم در صورتی که همسرم را بکشد راضی به ازدواج آنها می‌شوم. وحید چشم بسته قبول کرد و گفت برای رسیدن به خواهرم حاضر است هر کاری بکند. قرار شد نقشه قتل را بکشم. شب جنایت در خانه را باز گذاشتم و پسر عاشق پیشه وارد خانه شد و شوهرم را کشت. بعد هم من سناریوی خودم را اجرا کردم تا گیر نیفتیم.»

با اعترافات سمیه، سریع دستور بازداشت وحید را گرفتم و پسر ۲۰ ساله را در خانه‌شان دستگیر کردیم. خیلی ترسیده بود و نمی‌توانستم باور کنم او قاتل است. بازجویی از او را آغاز کردم تا ببینم می‌تواند تکه‌های پازل را درست بچیند؟

وحید شروع به اعتراف کرد و گفت: من برای این‌که به دختر مورد علاقه‌ام برسم، حاضرم هرکاری بکنم. سمیه برای رسیدن من به خواهرش سنگ اندازی می‌کرد تا این‌که شرط گذاشت که فقط در صورت کشتن مهرداد راضی به ازدواج ما می‌شود. روز جنایت او در خانه را باز گذاشت و من وارد شدم. همسرش در حالت خواب و بیدار بود که با چاقو چند ضربه به او زدم و سریع فرار کردم. قرار شد سمیه داستانی سرهم کند که کسی متوجه ماجرا نشود.

با اعترافات پسر عاشق‌پیشه پرونده را تکمیل کردم و آنها را برای بازسازی صحنه جرم به خانه زن جوان بردیم. وقتی مهرداد صحنه را بازسازی کرد و آن را با شب جنایت مطابقت دادم مطمئن شدم که خودش قتل را به دستور همسر مقتول انجام داده است. بعد از بازسازی صحنه از او پرسیدم آیا ارزشش را داشت که به خاطر ازدواج مرتکب جنایت شوی؟

پسر ۲۰ ساله درحالی‌که انگار تازه فهمیده بود چه خطایی کرده و مدام گریه می‌کرد گفت: من عاشق خواهر سمیه بودم و عشق او کورم کرده بود و زن جوان از این موضوع سوءاستفاده کرد. او، من و زندگی‌ام را نابود کرد و سمیه یک شیطان در لباس انسان است.

با تکمیل تحقیقات، پسر جوان و همسر مقتول به زندان منتقل شدند تا پرونده‌شان در دادگاه بررسی شود.

